

آفات زبان

استهزاء و مزاح

در بحث آفتهای زبان از نظر اخلاق به سئله استهزاء و مزاح رسیدیم. در این دو مورد عرض شد که انسان مؤمن باید قیمتهای جهان را بپذیرد و با مسئولیتها بدی برخورد کند، و اصولاً ایمان مفهومی بدی برخورد کردن با حقیقت و تکالیف است، والا صرف اینکه انسان مسائلی را آن کند و برای آنها استدلالهای علمی هم آورد و خوب هم بیان کند و درس بدهد و یا فاع کند، کافی نیست.

آن چیزی که حقیقت ایمان است عبارت است از یقین، و معنای یقین عبارتست از یقینی را بطور قطع پذیرفتن و مرحله یقین مرحله ایست که برای انسان مسئولیت یاقربند و بالاتر اینکه خود مسئولیت در انسان بصورت یک امر وجدانی دربیاید چگونه ای که سراپای وجود انسان مسئولیت بود، لذا کسیکه به این مرحله میرسد دنیا را از آنچه فرض نمی کند، زندگی و عمر خود را از آنچه فرض نمی کند، عمر دیگران را از آنچه فرض نمی کند، این همه موجوداتی را که خلق شده اند و همه در اختیار انسان هستند از آنچه تصور نمی کند، و بطور کلی همه آنچه در اطراف ما هستند همه در ارتباط با ما و ما در ارتباط با آنها هستیم و همه این ارتباطات ایجاد حق و مسئولیت می کند، ارتباطی که ما نسبت به آفریدگار جهان داریم و ارتباطی که با تمام علل و عوامل موجود در این جهان داریم، ارتباطی که با گذشتگان داریم، همه اینها ایجاد مسئولیت می کند. اینکه هم اکنون ما اینجا نشسته ایم و نفس می کنیم و می شویم و حرکت می کنیم و زنده هستیم، به همین سادگی نیست بلکه همه اینها معلول یک سلسله قوانین و عواملی هستند که دست به دست هم داده و از بینهایت شروع شده اند و هم اکنون نیز موجودند، و بگونه ای هستند که اگر در یکی از این قوانین خللی وارد شود وضع موجود ما عوض میشود منتهی چون این علل و عوامل را خودمان تهیه نکرده ایم و در تهیه آنها و ایجادشان هیچ دخالتی نداشته و زحمتی نکشیده ایم دقت نمی کنیم و توجه نداریم که



اخلاق اسلامی

آیه الله مهدوی کنی

می فرماید: «وین الماء کل شیء حی» هر چیز زنده ای از آب است، چه اصل وجودش و چه بقای وجودش. و باز در مورد آب داریم که «ان للماء اهلاً»، آب اهل دارد، کسانی هستند که در آب زندگی می کنند، لذا هم آب و هم اهل آن منشاء حیات شما هستند، آنها را نباید از بین ببرید و یا آلوده بکنید. این مثالی بود، بیان کردم تا نشان دهم که تمام آنچه پیرامون ماست و قبل از ما بوده و بعد از ما خواهد بود که ما در ارتباط با آنها هستیم، این یک ارتباط واقعی است، ارتباط جمعی و خیالی نیست و این ارتباط حق آفرین است و مسئولیت آور، و اخلاق و ایمان انسان را وادار می کند که این جهان را بعنوان یک حقیقت بپذیرد و جدی برخورد کند. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: «الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار» کسانی که خدا را یاد می کنند در حال قیام و در حال قعود، در حال خوابیدن و تفکر می کنند در خلقت آسمانها و زمین و بعد می گویند خدایا اینها را تو باطل

اینها در رابطه با ما ایجاد حق و مسئولیت می کنند، اما در رابطه با چیزهایی که خودمان بدست آورده ایم یک مقدار احساس مسئولیت می کنیم، مثلاً؛ اگر انسان یک کتاب را خودش زحمت بکشد و بنویسد یا درویش را در دفترچه ای یادداشت کند می بیند که چطور در نگهداری آن دقت می کند که مبادا گم شود، کثیف بشود یا مبادا پاره بشود؛ ولیکن در مورد آن چیزهایی که مجانی بدست آورده اصلاً تصور نمی کند که در قبال آنها مسئولیت دارد.

بنابر این این ارتباط ایجاد حق می کند و حق ایجاد مسئولیت و تکلیف می کند، بطوریکه در اسلام داریم که: «ان للهوا حقاً و للماء حقاً» هوا بر شما حق دارد برای اینکه شما به سبب هوا زنده هستید و لذا در این رابطه گفته اند که: «هوا را آلوده نکنید، هوا را کثیف نکنید زیرا این هوا بر شما حق حیات دارد و نیز بر دیگران». لذا آلوده نکردن هوا و هوا یک تکلیف و حق است، و اما آب، آب منشاء حیات برای موجودات زنده است، و در این باره قرآن کریم

باطل یعنی چه؟ یعنی بی اساس و بیهوده، تمام اینها حساب دارد اگر چیزی حساب داشته باشد در برابر حساب تکلیف و مسئولیت است. آن چیزی که تکلیف و مسئولیت ندارد، آن چیزی حساب است. لابد شنیده‌اید که اموالیکه دولت به دست مامورینش میدهد باید از زیر نظر محاسبات عمومی رد شود، اینکه از زیر نظر محاسبات رد میشود به این معناست که هر ریالش باید به دیوان محاسبات آمده و حساب شود که این یک ریال آیا مطابق دستور خرج شده یا نه؟ باید حساب کند. خداوند تبارک و تعالی نیز در رابطه با آنچه که به انسان داده است در سوره مبارکه اسراء آیه ۳۶ میفرماید:

«ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤولاً» گوش شما، چشم شما، دل شما همه اینها مسئول هستند از آنها سؤال میشود، اینطور نیست که هیچ سؤالی نشود که گوش و چشم و دل شما در چه رابطه و در کجا مصرف شده‌اند و به کجا کشیده شده و به کجا جذب شده‌اند؟ لذا زندگی همه مسئولیت است. و باز در این رابطه در سوره مبارکه صافات آیه ۲۴ میفرماید:

«وقفوهوم انهم مسئولون» همه اینها را نگه داریدشان که اینانند پرش شدگان، حتی درباره انبیا علیهم السلام میفرماید: «فلنسلن الذين ارسل اليهم ولنسلن المرسلين» (سوره مبارکه اعراف آیه ۶) ما مردمی را که پیامبران برای هدایت آنها آمدند، آنها را هم مورد سؤال قرار می‌دهیم و مرسلین را هم مورد سؤال قرار می‌دهیم. اگر چه پیامبران معصوم بوده و فداکاری کرده‌اند لیکن اینگونه نیست که در دستگاه خداوند کسی بعنوان ارتباط، از مسئولیت بیرون بیاید.

و بر طبق متون احادیث هم آن زمینی که انسان روی آن راه می‌رود و هم شما نسبت به زمین مورد سؤال قرار می‌گیرید، نسبت به مکانی که استفاده می‌کردید؟ در حدیثی از امام جعفر صادق (ع) آمده است که ایشان میفرمایند: در روز قیامت از هر خاطره‌ای و طرفه العینی و از هر چشم به هم زدنی سؤال می‌شود، حتی اگر شما در خاکستری دمیده باشید تا آتشی ایجاد شود، سؤال می‌شود که برای چه دمیده‌اید؟

بنابر این آنچه از مجموع بیاناتی که در قرآن کریم و احادیث آمده است بدست

می‌آید نشانگر یک واقعیت و حقیقتی است و آن مسئولیت‌پذیری و جدی برخورد کردن با مسائل است، تا انسان بفهمد با آنچه در زندگی و جهان است از علل و عوامل و آنچه در اطراف انسان موجود است یک ارتباطی دارد، ارتباط علی و معلولی، ارتباط در مقام بقای وجود و در مقام سلامت و ادامه حیات و این ارتباط ایجاد حق می‌کند و اصلاً تمام مسئولیتها و تکلیفها در رابطه با همین ارتباط و ایجاد حق است. و با توجه به این جهت است که می‌گویند مؤمن نباید زندگی‌اش را به شوخی بگذراند، که شوخی زیاد انسان را از این حالت بدر می‌آورد، و باعث می‌شود که انسان کلاس و استاد و هم مباحثه‌اش را شوخی بگیرد، قوانین و

خون است بلکه قلب به همان معنایی هست، البته در مورد همین قلب صنوبری گفته‌اند که خنده و شوخی زیاد باعث بسری تحریکات عصبی میشود که این ناراحتی عصبی می‌کند، پس آنچه در بیان مورد نظر است قلب صنوبری نیست در اینجا لازم است نکته‌ای را تذکر دهیم همانطور که قبلاً اشاره کردم لازم است انسان کمی با برادران دینی دوستان خانواده‌اش مزاحی داشته باشد تا زندگی از خشکی بیرون آورد و این هم یک تکلیف است و مزاح در این حد را گفته‌اند برای تحسین و تحسین لازم است. در حدیث دیگری آمده است که وقتی سؤال میشود که ما مردم چگونه برخورد کنیم و معاشرتمان

* انسانهای قاطع زیاد اهل شوخی نیستند و آنهایی که زیاد شوخی می‌کنند و شب و روزشان به شوخی و خنده

می‌گذرد معمولاً مسئولیت‌پذیر نیستند و در زبان و گوش وقتشان دقت ندارند و آنطور که باید روی آنها حساب نمی‌شود.

مقررات اجتماعی را شوخی بگیرد، فرزند و خانواده را شوخی بگیرد. و این حالت شوخی زیاد یک چنین اثر روحی در انسان دارد که باعث دوری از مسئولیت میشود حتماً دیده‌اید که انسانهای قاطع زیاد اهل شوخی نیستند و آنهایی که زیاد شوخی می‌کنند و شب و روزشان به شوخی و خنده می‌گذرد معمولاً مسئولیت‌پذیر نیستند و در زبان و گوش و وقتشان دقت ندارند و آنطور که باید روی آنها حساب نمی‌شود. لذا به شما برادران توصیه می‌کنم که از حالا جدی باشید، مسائل را جدی بگیرید که اگر جدی با مسائل برخورد کنید هم وظیفه‌تان را انجام داده‌اید و هم از عمرتان به خوبی استفاده کرده‌اید و تحصیلتان را هم بخوبی ادامه میدهند و در آینده می‌توانید نیروهای مفیدی برای جامعه باشید، البته انسان اگر بخواهد جدی باشد در ابتدا مقداری سخت است لیکن بر مرور زمان آسان میشود.

یکی دیگر از اثرات شوخی زیاد که به آن اشاره شده است این است که «کثرة المزاح تمیت القلب» زیادی مزاح قلب آدم را میمیراند، زیرا قلب انسان همان چیزی است که به انسان حیات می‌بخشد و انسان احساس مسئولیت می‌کند، ایمان و عواطف انسان از روی قلب است، البته قلب منظور آن قلب صنوبری نیست که مرکز جریان

آنها چگونه باشد در جواب میفرمایند «تحسبوا الی الناس» با مردم با دوستی معاشرت کنید، که این معنا باعث ایجاد محبت میشود، و اصولاً ایجاد محبت تنها صحبت نیست یکی از راههای محبت برخورد خوب است. لذا اگر کسی به شما سلام کرد معنای جدی بودن این نیست که یک برخورد نظامی با او بکنید مثل برخورد یک ژنرال با یک سرباز، شما هم جواب سلام بدهید بدون یک لبخند و بدون گشاده‌رویی و تواضع؛ یا اگر کسی از شما احوالپرسی کرد تنها بگویید «خیلی ممنون»، فقط یک کلمه جواب دهید، لذا دستون داده‌اند که باید تبسم بر چهره داشت که «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه»، مؤمن سرور و خوشحالی در صورتش نمایان است و ناراحتی هایش در قلبش، آن احساس تکلیفی که حزن آور است، اینکه در دنیا چه می‌گذرد و جریاناتی که مربوط به خودش یا دیگران است و حزن می‌آورد، این حزن و اندوه را تعمیم نمی‌دهد که «افسرده دل افسرده کند انجمنی را».

و آن حالت نباش بودن و خوشرویی و مصاحبت داشتن با دوستان تا آن حدی که گناه در آن نباشد، غیبت و دروغ در آن نباشد، لازم است، لذا شوخیهایی که به عقیده ما علمایی است، شوخیهای سنگین

بویب است، گاهی بزرگان نیز شوخی کنند اما نه شوخیهای سبک و شوخیهای جلف و زنده است و باعث میشود که رفهای توهین آمیز به دیگران گفته شود یا رفهایی که سبب تحقیر دیگران می شود و نه هم ممکن است در اثر آن تحقیر یک عده نندند، یک چنین شوخیهایی برای مؤمنین تعهد و آنهایی که سالک الی الله هستند خود ندارد، زیرا اینگونه شوخیها معنایش مان غفلت است، معنایش عدم احساس مسئولیت و بهان دادن به عمر است. لذا بد از کثرت مزاح و از اینکه بطور کلی هیچ بر خورد خوبی هم با فرزند یا خانواده یا راداران دینی اش نداشته باشد برهیز کند، و یک حالت تعادل باقی بماند. در میان همه علیهم السلام هم که انسان مطالعه می کند برخوردهایی را می بیند که سر تا پا بدین خاطر بوده است که زندگی از آن شکی بیرون بیاید، امیرالمؤمنین علی (ع) را آن اوج شجاعت و قاطعیت و جدی بودن نسبت به همه زندگیشان، و در عین حال که نمونه ای نمی توان یافت بالاتر از امیرالمؤمنین علی (ع) که در برخورد با تکلیف منظور قاطع بوده، معذالک همین مرد بزرگ که از نظر سلحشوری و عبادت و بهد و علم و عرفان و شجاعت آنگونه است و گاهگاهی شوخی می کنند، متواضع اند و همین معنا سبب میشود که عده ای بهانه کرده و بگویند که «علی (ع) بدر خلافت نمی خورد زیرا در او مقداری حالت خوشمزگی است»، باور آنها اینطور بوده که خلیفه مسلمین باید کسی باشد همانند جبار بره و سلاطین و پادشاهان که خود را انسانهایی نشان می دادند صاحب جبروت، علی (ع) اینگونه نبوده است و قهراً هنگامیکه با یک مسلمان برخورد می کردند و صحبتی می کردند او خوشحال می شد. لیکن این معنا مورد قبول آنها نبوده و معتقد بودند که خلیفه مسلمین باید کسی باشد که مردم از او بترسند و هیچکس جرأت حرف زدن در مقابل او را نداشته باشد. و بر ما لازم است که راه اهل بیت علیهم السلام را فرا بگیریم، در این رابطه حدیثی است که به مناسبت بحثمان که در رابطه با مسئولیت و ایمان بود مطرح می کنیم، اصل حدیث مفصل است که قسمتی از آنرا برای شما می خوانم و امیدوارم معنای آنرا در ذهن بسپارید. اصل حدیث در جلد سه اصول کافی صفحه ۳۰ است، حدیث از امام جعفر صادق (ع) است که راوی می گوید:

«قلت له ایها العالم، اخباری ای الاموال افضل عندالله» به امام عرض کردم ایها العالم کدامیک از اعمال در نزد خداوند بالاتر است؟ «قال: ما لا یقبل الله شیئا الا به» امام (ع) فرمودند: آنچه چیزی که هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود، آن چیزی که از همه بالاتر است آنست که زیربنای همه اعمال است، پایه قبولی همه اعمال است، خوب آن چه چیزی است که هیچ عملی بدون آن پذیرفته نیست، «قلت وما هو؟» گفتم آن چیز کدام است؟ «قال: الایمان بالله الذی لاله الا هو» حضرت (ع) فرمودند: ایمان بخدایی که غیر او خدایی نیست، «اعلی الاعمال درجه و اشرفها منزله و اسناها خطا» آنچه چیزی که بالاترین اعمال محسوب میشود و از نظر درجه و از نظر مرتبه شریفترین است ایمان است. قال: قلت الان اخباری عن الایمان: اقول هو عمل ام قبول بلا عمل؟ چون حضرت (ع) فرمودند ایمان بالاترین عمل است، راوی سؤال می کند به من خبر دهید که اصلاً ایمان قول است؟ گفتار زبان است؟ عمل با آن است یا اینکه تنها گفتار است که انسان اقرار به وحدانیت خدا کند؟

«قال: الایمان عمل کله والقول بعض ذلک العمل» حضرت (ع) فرمودند: ایمان همه اش عمل است و این قول به زبان یکی از آن اجزاء ایمان است که در برابر حق با زیانش اقرار کنند ولی ایمان سراسر عمل است. «بفرض من الله یبین فی کتابه، واضح نوره، نایته حجتی بشهد حجتی به الکتاب و یدعوه الیه» امام صادق (ع) میفرماید: خداوند ایمان را

* «كثرة المزاح تمیت القلب» زیادی مزاح قلب آدم را میمیراند

بخوبی در قرآن توصیف کرده، ایمان قبول مسئولیت و قبول پذیرش حقیقت در عالم، که در اس همه حقیقتها خداوند است، ولذا آمده است که مستحب است انسان بعد از نماز عشا این آیه شریفه از سوره مبارکه بقره را بخواند «امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله وملانکنه و کتبه و رسله لانفرق بین احدمن رسله وقالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر» میفرماید رسول و مؤمنین ایمان دارند به خدا و ملائکه و کتب یعنی آنچه را که واقعیتها عالم است همه را قبول داشته و به آن مان

دارند، اینطور نیست که یکی بگوید من خدا را قبول دارم ولی ملائکه را قبول ندارم، می بینیم قرآن ایمان به ملک را هم جزء ایمان می آورد، چرا؟ زیرا ملک در قرآن واسطه بین خلق و خدا است، واسطه فیض است و از عوامل و علل عالم وجود است و انسان نمی تواند این عوامل را فراموش کند؟ گانه انسان باغ را قبول داشته باشد لیکن باغبانش را قبول نداشته باشد، این نمیشود، باغبانست که درختان را آب داده و پرستاری می کند. راوی حدیث که اهل تحقیق بوده است میگوید عرض کردم که توضیح دهید تا من بفهم، «صغه لی جعلت فداک حتی افهمه»، «قال: الایمان حالات و درجات و طبقات منازل» ایمان حالات مختلفی دارد، درجات و طبقات و منازلی دارد، «فمنه التام المنتهی تمامه ومنه الناقص البین نقصانه ومنه الراجح الزائد رجحانه» حضرت (ع) فرمودند: یک ایمان کامل داریم که رسیده به درجه عقل، و بعضی از ایمانها ناقص است و نقصانش هم خیلی واضح است و هرکسی می فهمد، و بعضی از ایمانها هم جنبه ایمانش میچرید و رجحانش هم خیلی واضح است.

راوی که از این سخن و بیان حضرت (ع) تعجب کرده بود میگوید عرض کردم، مگر ایمان چیزی است که سنگین و سبک داشته باشد تا یکی ناقص و یکی کامل باشد، یعنی چه؟ این چگونه است؟

«قلت: ان الایمان لیتم و ینقص و یرزق» راوی میگوید، عرض کردم، ایمان میشود تمام باشد، ناقص باشد، زائد باشد، این چگونه است؟ «قال: نعم، قلت کیف ذلک؟» حضرت (ع) فرمودند: بله، راوی میگوید سؤال کردم چگونه؟ حضرت (ع) میفرمایند: خداوند بر تمام جوارح انسان، ایمان را واجب کرده است، یعنی پذیرفتن حق و مسئولیت را خداوند بر تمام جوارح انسان واجب کرده و تنها به قلب نیست، تنها به زبان نیست که حالا به زیانش با به قلبش بگوید که من ایمان دارم، من خدا را قبول دارم، من منکر نیستم. حضرت (ع) میفرمایند ایمان این نیست.

ایمان یعنی پذیرش همه اعضاء و سراسر وجود، دست شما باید یکنوع ایمان داشته باشد، گوش یکنوع و چشم یک نوع، پوست و استخوان و قلب همه باید ایمان داشته باشند و باید آن مسئولیت را بپذیرند و تکلیفشان را در برابر آن حقیقت عمل کنند، هر یک عمل نکردند معلوم میشود که آنها

در آن حد ایمان ندارند و ایمانشان ناقص است، این نکته بسیار جالب است و باید روی آن دقت شود چون ممکن است شخص بگوید «انسان باید قلبش پاک باشد، که اگر قلب درست باشد بقیه اش همه درست است» لذا از این عبارتی که حضرت (ع) میفرمایند من اینطور می فهمم که منظور حضرت (ع) اینست که «اصلاً غیر از قلب باید شما دست خود را عادت بدهی که این دست مسئولیت پذیر باشد تا بعد این دست، دست الهی شود، بشود یدالله، چشم را باید عادت دهی تا بشود چشم خدایی و آنچه را که خدا میخواهد ببیند، پاتان پای خدایی شود، ایمان از درون به اعضاء و جوارح سرایت کند بگونه ای که به سراسر وجود شما ایمان و مسئولیت ریخته شود و حتی در حال خواب هم اگر چیزی را که نباید ببینید، دیدید چشم هایتان را روی هم بگذارید، و هستند کسانی که حتی خودشان را و چشمانشان را بگونه ای تمرین داده اند که حتی در خواب هم اگر نامحرمی ببینند چشم هایشان را برهم می گذارند. علی ای حال حضرت (ع) میفرمایند که ایمان تقسیم شده است، قسمتی مربوط به قلب انسان است که می فهمد و تعقل می کند و هم او امیر بدن انسان است قسمتی را به چشم ها داده و قسمتی را به گوش و قسمتی را به دستها و پاها، در اینجا حضرت (ع) از آیات قرآن استشهد می آورند که «الامن اکره و قلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدرا»، این آیه شریفه هنگامی نازل شده که عمار یاسر به همراه پدر و مادرش توسط مشرکین گرفته شدند و مشرکین از آنها خواستند که به خدای محمد (ص) شرک بیاورند، یاسر پدر عمار و مادرش حاضر نشدند اظهار شرک کنند لذا توسط مشرکین به دو شتر بسته شده و بدنشان از وسط به دو نیم شد و شهید شدند، عمار تقید کرد و در مقابل دستور مشرکین بزبان اظهار کراهت کرد از خداوند، عمار پس از این مطلب بسیار ناراحت شد که من تقیه کردم و آنها تقیه نکرده و شهید شدند و به طرف خدا رفتند، حضرت (ص) فرمودند که عذر تو هم قبول است. اینطوری نیست که نواز ایمان خارج شده باشی و گناه کرده باشی، و آیه شریفه «الامن اکره و قلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدرا» نازل شد که «کسیکه از راه کراهت یک حرفی را زده و قلبش مطمئن به ایمان است، اشکال ندارد، آنچه که کفر آور است این است که کسی

*** انسان کمی با برادران دینی، دوستان و خانواده اش مزاحی داشته باشد تا زندگی را از خشکی بیرون آورد در این حد را گفته اند برای تجویب و تحبب لازم است.**



اقتصادی را در این قسمت ایمان بسپا می کنند و بیان می کنند که ایمان یعنی مجموعه این اعتقادات و این اعمال، لذا اعتقاد تنها ایمان است و نه عمل تنها و بعضی، البته بعضی ها تماشا را دارند بعضی قسمتی را، و آنکه تماشا را داش باشد کامل است و آنکه خیلی کمتر را دار ناقص است و آنکه قدری بیشتر دارد، بیش است و باید انسان به این جنبه هم توجه کند.

در آنها دو مطلب را به شما برادران تذکر میدهم که یکی مربوط به خودت است و یکی مربوط به دیگران، در مسئله احساس مسئولیت و احتراز از چیزهایی که آفات برای ایمان محسوب میشود، در رابطه ایمان باید توجه داشت که ایمان یک جنبه مثبت دارد و یک جنبه منفی، یعنی دو وجه دارد، یک بعد جنبه اثبات دارد مثل اینکه شهادت بدهیم، نماز بخوانیم، روزه بگیریم یک امری هم جنبه نفی و سلب دارد و صفات سلبيه ایمان است، در مورد صفات الله تعالی نیز این مطلب را خوانده ایم که یک دسته از صفات جنبه ثبوتی دارند و یک دسته جنبه سلبی، مثل اینکه خداوند جبار نیست، محدود نیست و یک چیزهایی اثبات می کنیم مثل علم و قدرت، در ایمان نیز همین معنا مطرح است یک چیزهایی اثبات می کنیم و یک چیزهایی نفی، که اگر کسی به جنبه های نفی آن توجه نداشته باشد ایمانش کامل نیست لذا میگویند «باید پرهیز در اخلاق داشت» در حدیث آمده است که بنی امیه که طاغوت بودند برای مردم جنبه های مثبت ایمان مثل اینکه خدا یکی است، نماز بخوانید، روزه بگیرید مکه بروید و سایر جنبه های مثبت ایمان و آزاد گذارده بودند و معمولاً در همه دنیا اینطور است حتی در شوروی کمونیستها

کفر را با شرح صدر بپذیرد». علت اینکه امام صادق (ع) این آیه شریفه را ذکر کردند برای این بوده است که اگر آنچه که در قلب موجود است اگر موجود باشد و تکان نخورد ایمان قلبی است، مثل ایمان عمار که هیچ تکان نخورده است. البته یک چیزی هم هست و آن زبان است که به موقع اش زبان باید اقرار کند و تنها به قلب تمام نمیشود. بدنبال حدیث حضرت (ع) وظایف چشم و گوش و پا و اعضا را مطرح می کنند که باید چه بکنند. علی ای حال این حدیث، حدیث مفصلی است با مضامین عالی که حضرت (ع) مسایل اخلاقی و سیاسی و

*** در روز قیامت از هر خاطره ای و طرفه العینی و از هر چشم بهم زدنی سؤال می شود.**

می گویند ما مسائل وجدانی اشخاصی کاری نداریم، یکی اهل نماز است خداوند را قبول دارد و روزه می گیرد، اما این کاری نداریم، اما معرفت جنبه های نفسی ای ایمان و معرفه الشکر را جلو

ند و اجازه نمیدادند که مردم بفهمند که برابر ایمان یک قطب شرک هم هست که هر کسی آن بعد را نشناسد در شرک می افتد، مثلاً اینکه اسلام گفته است که باز جماعت خوب است منظورش هر نماز جماعتی نیست، نماز جماعتی است که وجهش فراز تقویت نکند، یا گفتن اذان خوبست مستحب است که انسان در خانه خودش اذان بلند بگوید تا فرزندانش بشنوند و در بدایت دارد که صبح اذان بگوید که باعث میشود شیاطین را از خانه بیرون کند، این اذان خوبست و ولی اذانی که تقویت طاغوت نباشد، «اشهدان لاله» میگوید. لیکن نفی اله های آن واقعی نیست زیرا طاغوت اینرا استخدام کرده تا ظاهر کند که من مسلمانم، همانند طواغیتی که قرآن و اذان را استخدام کرده اند برای بقای خودشان. اگر انسان به مکه رفت، مکه ای که در آن طاغوت باقی بماند این مکه اسلام نیست، طوافی که دور خانه خدا می کند، کسی جمره ای که می کند، ایندو با هم یک مفهوم خاصی دارد، مثبت، و یک جنبه

منفی و اگر این معنا را مسلمانها می فهمیدند و عمل می کردند بسیاری از طواغیت از میان میرفتند، نه اینکه در خانه خدا جمع شده و نازه به نفع طاغوت هم تمام شود. لذا هنگامیکه ما به مکه میرویم و شمارهایی مبنی بر نفی و طرد طاغوت میدهیم میگویند اینها خلاف مراسم عبادت است، میگویند «مرگ بر آمریکا»، «الموت لاسرائیل» نگویند، و این معنا نشانگر نگرانیست که طاغوت اجازه نمی دهد که مسلمانها معرفت به شرک پیدا کنند، و این در تمام ادوار تاریخ ادامه داشته الان هم ممکن است که شما خوشتان بیاید که انسان یک جنبه های مثبتی را به شما بگوید و انجام دهید و بعد هم از شما تعریف کند ولی آن جنبه هایی را که نباید انجام دهید و جنبه های منفی کار است اگر به شما گفته شود بدتان بیاید. و اما اینکه چرا طواغیت اجازه نمی دادند که مردم معرفت به شرک پیدا کنند برای این بوده که هر وقت بخواهند آنها را وادار به شرک کنند و شرک را بپذیرند و نفهمند که شرک چه هست، و ما و شما

وظیفه داریم که هم جنبه های مثبت ایمان را یاد بگیریم و هم جنبه های منفی آنرا، چه در بعد اعتقادی و چه در بعد عملی و در این جهت جدی باشیم، البته ممکن است انسان اگر هر دو جهت و هر دو بعد را جدی بگیرد عده ای بدشان بیاید، شما شاگردان حوزه امام جعفر صادق (ع) هم سعی کنید اعمال و رفتار و برخورد هایتان واقعاً جعفری باشد و کاری کنید که آبروی امام صادق (ع) باشد، چنانکه دارد که حضرت (ع) میفرمودند: کاری کنید که مردم بگویند خداوند رحمت کند جعفر بن محمد (ص) را که اینطور شاگرد تربیت کرده، و هذا ادب الجعفر، این ادب جعفر بن محمد (ص) است، امیدوارم که مسائل عقیدتی را با بینش عمیق تری فرا بگیرید و این جنبه های کلاسیک شما را به اشتباه نیندازد.

قسمت بعدی مقاله در صفحه ۴۲

سرمقاله:

آورد.

۵ - از آن جایی که یکی از فعالیت های اصلی مربیان و سندهای تربیتی، برخورد مطلوب با مشکلات تربیتی و مسائل اخلاقی دانش آموزان می باشد و این موضوع، متکی بر اتخاذ شیوه های صحیح اقدام است که از مطلوبیت برخوردار می شود. لذا مطالعاتی از چندی پیش در همین زمینه در دست بررسی است. از همه خوانندگان مجله (مربیان امور تربیتی، معلمان، دبیران، معاونین، مدیران مدارس، فرهنگیان و خانواده) دعوت به عمل می آوریم که هرگونه تجربه موفق در زمینه حل یک مشکل تربیتی و یا اخلاقی دانش آموزان و یا فرزندانشان دارند، برای «تربیت» ارسال نمایند تا امکان بررسی جامعتر فراهم گردد و ضمناً از تجربیات خوب ارسالی نیز برای بهره گیری سایر خوانندگان در مجله استفاده خواهد شد.

لازم به یادآوری است که در ارسال این تجربیات، موارد ذیل را حتماً قید فرمایید:

«الف» - (سن دانش آموز...)

«ب» - (جنسیت...)

«ج» - (نوع مشکل...)

«د» - (شیوه برخورد...)

«ه» - (نتیجه اقدام...)

«با آرزوی پیروزی رزمندگان اسلام و توفیق روزافزون شما»

(سردبیر)

۲ - طرح تحقیقات علمی در زمینه های روانشناسی و علوم تربیتی، از جایگاه ویژه ای در مجله برخوردار است، این تحقیقات اعم از اینکه بصورت کتابخانه ای و یا میدانی باشد، در صورت تناسب داشتن با اهداف و خط مشی «تربیت» دقیقاً می تواند مورد استفاده واقع گردد. در همین جا از دانشگاه های کشور، مراکز علمی و پژوهشی، محققین و اساتید حوزه و دانشگاه، و همچنین دانشجویان، فرهنگیان و دیگر دست اندرکاران، دعوت می نمایم که این قبیل آثار را برای ما ارسال نمایند تا به صورت مقتضی و مطلوبی از آنها استفاده شود.

۳ - در زمینه ارسال آثار ادبی و تربیتی، این ارتباط را حفظ و تقویت فرمایید و در جنبه های دیگر نیز از قبیل حوزه هنری (ارسال عکس، طرح، پیام و...) با ما همکاری نمایید تا مجله از کیفیت هنری برتری برخوردار باشد.

۴ - برای ارزشیابی دقیق از آنچه که در این مدت صورت پذیرفته است، فرمی تنظیم گردیده که در همین شماره آن را ملاحظه می نمایید. انتظار می رود که با دقت و توجه کاملی که به بهبود مجله خودتان دارید، این فرم را پر نموده و ارسال نمایید تا بتوان از این نظرات و پیشنهادات حداکثر استفاده به عمل

قسمت پانزدهم

بحثنی که الان داریم بدنیا
بحث پیرامون آفات زبان در رابطه با احادیثی
است که هر یک از آنها آفت یکی از
خصوصیات زندگی انسان را بیان می کند،
این احادیث مجموعاً از امیرالمؤمنین
علی (ع) نقل شده و جزء کلمات قصار ایشان
میباشد.

۱- اولین آفتی که حضرت علی (ع)
مطرح می کنند، آفت علم است، میفرمایند
«آفة العلم ترک العمل به» چیزی که به علم
ضربه می زند اینست که انسان به علمش
عمل نکند که «العالم بلا عمل كالشجر
بلا ثمر» عالم بدون عمل مانند درخت بدون
بار و میوه است که از او کسی بهره مند
نمی شود. اصولاً در هر علمی عمل خاصی
مطلوب است، اگر علم، علم دین و علم
اخلاق باشد یک نوع عمل بدنیا دارد و اگر
جزء سایر علوم باشد عمل خاص دیگری را،
بالاخره باید علم بکار بسته شود و در سینه
محفوظ نماند. غیر از علوم نظری و اعتقادی
که همان اعتماد در آنها مطلوب است در
سایر علوم علم جنبه طریقت و آکیت دارد
بعبارت دیگر علم خودش مطلوب با لذات
نیست بلکه از آن جهت که انسان چیزی
بیآموزد و براساس آن عمل کند و از آن
استفاده کند مطلوب است، لذا لازم است
شما برادران که در حال فراگیری علوم
هستید از هم اکنون در پی این معنا باشید و با
این انگیزه تعلیم را شروع کنید و ادامه دهید

که مطالب را فرا گرفته و سپس بکار بندید.
۲- دومین آفتی که حضرت (ع) بیان
می کنند آفت ریاست است، میفرمایند:
«آفة الرياسة القمن» آفت ریاست فخر
فروشی و بغود بالیدن و تکبر بر دیگران کردن
است از نظر اسلام ریاست یک مسئولیت و
وظیفه است و همانند علم جنبه طریقت دارد
نه موضوعیت. ریاست برای حفظ نظام و
حفظ حقوق مردم و اجرای قانون و ایجاد نظم
است نه اینکه خودش موضوعیتی داشته
باشد، به عبارت دیگر ریاست چیزی نیست
که به عنوان هدف و مطلوب مدنظر باشد،
اول اینکه شخصی که به دنبال ریاست
است تا به سبب آن فخر فروشی کند بداند
که مسلماً حاضر نیست دست از ریاستش
بردارد، اگر چه اشخاص بهتری برای این مقام
و ریاست وجود داشته باشند، ثانیاً همیشه در
صدد است بر دیگران تفوق و برتری داشته
باشد زیرا ریاست برایش اصلت پیدا کرده
و هدف شده لذا قهراً حاضر نیست آنرا رها
کند حال به هر قیمتی باشد ولو اینکه به
دیگران ظلم کرده و حقوق دیگران را باطل
کند و هرگز کسک و حقه بازی و
سیاست بازیهای دروغ را رها نخواهد کرد.
لذا بسیار لازم است که انسان خود را بسازد
تا اگر به یک مسئولیت و ریاستی دست
یافت حالت تبختر و فخر فروشی و برخورد
بالیدن به او دست نهد و خود را بگونه ای
بسازد که هرگاه مسئولیتی برایش پیدا شد از
این جهت که باری از دوش اجتماع بر
میدارد خوشحال باشد و از آن جهت که

مسئولیتی بر عهده اش قرار گرفته و باری بر
دوش آمده ناراحت باشد.

۲- «آفة العمران جور السلطان» آفت
سومی که شمارش کرده اند آفت آبادانی
کشور است، گفته اند «آفت آبادانی کشور
ظلم سلطان است»، هنگامیکه سلطان
کشوری جائز و ظالم باشد قهراً کشور به
آبادانی کشیده نشده و خراب خواهد شد.
امیرالمؤمنین (ع) در نامه ای که به مالک اشتر
می نویسد یکی از وصیت های ایشان پیش از
پرداختن به مسئله مالیات و خراج و سایر
مسئولیتها در این رابطه است، می فرمایند:
«هذا ما امر به عبدالله علی
امیرالمؤمنین...» تا آنجا که می فرمایند: «...
عمارة بلادها...» اولین دستوری که
حضرت (ع) به مالک می دهند آبادانی شهرها
و بلاد کشور است زیرا بعد از اینکه آبادانی
حاصل شد میتوان از مردم مالیات و خراج
گرفت و آبادانی را توسعه داد، و اینها یک
تأثیر متقابلی بر هم دارند لیکن اگر دولتی
نتواند در کشور آبادانی ایجاد کند و وضع
مردم بهبود نیافته و خوب نباشد قهراً
نمی تواند مالیات و عوارض از مردم گرفته
و بیشتر کار کند، لذا اگر سلطان و حاکم
مردی عادل بوده و به عدل رفتار کرده و زور
نگرید قهراً کشورش روبه آبادانی و عمران
میرود.

۴- «آفة الملك ضعف الحماة»
میفرماید: «آفت کشورداری ضعف حمایت
است»، البته این ضعف حمایت را میتوان به
دو صورت معنا کرد، معنای اول اینست که